

## روش‌های کشف حقوق طبیعی موجودات

محمدحسین طالبی<sup>۱</sup>

### چکیده

روش دست‌یابی به دانش در حوزه‌های گوناگون علوم امری مهم بوده و نتایج مهمی به‌دنبال دارد. یکی از مسائل دانش فلسفه حق، پاسخ این پرسش است که بشر با چه روش یا روش‌هایی می‌تواند حقوق طبیعی موجودات را شناسایی کند؟ این مقاله تلاش می‌کند این پرسش را به صورت زیر پاسخ دهد. حق (داشتن) به معنای شایستگی است. این مفهوم مفهومی فلسفی است که از مقایسه هر موجود (هدف‌مند) با هدف آن فهمیده می‌شود. به دلیل آنکه صاحبان حق به دسته‌های گوناگون تقسیم می‌شوند، برای شناسایی حقوق طبیعی آنها روش‌های مختلف به شرح زیر به کار می‌روند:

۱. شناسایی حقوق طبیعی بشر از راه علم انسان به نفس خویش، یعنی به روش شهودی ممکن است.
۲. شناسایی حقوق ذاتی خدای متعال به یکی از سه روش شهودی، عقلی و نقلی امکان دارد.
۳. حقوق طبیعی دیگر انواع موجودات (فرشتگان، جنیان، حیوانات، گیاهان، جمادات و گروه‌های اجتماعی) به روش عقلی، نقلی، عقلی - تجربی یا نقلی - تجربی شناخته می‌شوند. حاصل آنکه، حقوق طبیعی (ذاتی) موجودات را نه از یک روش خاص، بلکه از روش‌های مختلف می‌توان شناخت. این روش‌ها عبارتند از: روش عقلی، روش شهودی، روش نقلی و با ترکیبی از آنها. روش پژوهش در این مقاله روش عقلی است.

**واژگان کلیدی:** حق، شایستگی، صاحبان حق، روش شناخت حق طبیعی موجودات، حق گروهی.



## مقدمه

یکی از مسائل مهمی که امروزه جزء مسائل هر دانش‌گرفته و دانشمندان با اهتمام خاص به آن التفات کرده و آن را با ذره‌بین پژوهش خود موشکافی می‌کنند، مسأله روش پژوهش در آن دانش است. دانش نوپای فلسفه حق نیز از این قاعده عمومی برکنار نمانده است. پرسش این پژوهش آن است که «روش(های) شناخت حقوق موجودات کدامند؟»

برای یافتن پاسخ این پرسش، این مقاله با بررسی مفهوم حق (داشتن) به‌عنوان موضوع دانش فلسفه حق(ها) و با تبیین راه‌های گوناگون شناخت، روش(های) کشف حقوق موجودات را به ما نشان می‌دهد.

برای رسیدن به هدف بالا ابتدا مفهوم حق هم از لحاظ معناشناسی و هم از زاویه معرفت‌شناسی واکاویده می‌شود. آنگاه درباره روش‌های مختلف شناخت موجودات توضیح مختصری داده خواهد شد. در پایان، روش(های) شناسایی حقوق موجودات گوناگون تحلیل می‌شوند. روش پژوهش در این مقاله روش عقلی است.

## ۱. مفهوم حق

برای موشکافی دقیق مفهوم حق باید از دو زاویه مختلف به آن مفهوم نگریست؛ زاویه معناشناسی و زاویه هستی‌شناسی.

### ۱-۱. معنای حق

پیش از ارائه هر پیشنهادی به‌عنوان معنای حق، توجه به دو نکته ضروری است:

یک) معنای حق باید سه ویژگی داشته باشد:

۱. جامع افراد باشد. یعنی هرگاه در موردی واژه حق داشتن به‌کار رود، آن مورد مصداقی از آن معنا باشد. به بیان دیگر، معنای حق همه انواع حق را در برگیرد؛ چه حق اخلاقی باشد و چه قانونی، چه حق شخصی باشد و چه گروهی و... (طالبی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۱).

۲. مانع اغیار باشد. یعنی موردی یافت نشود که آن مورد با آنکه واژه حق بر آن اطلاق می‌شود، مصداقی از آن معنا نبوده و معنای دیگری را القا کند. به عبارت دیگر، معنای حق شامل موردی غیر از حق نشود (همان).

۳. حمل آن معنا بر واژه حق حمل اولی ذاتی (حمل مفهوم بر مفهوم) باشد، نه حمل شایع صناعی (حمل مفهوم بر مصداق).

دو مراد از حق در بحث از معنای حق، حق مطلق است (همان، ص ۱۳۰). حق مطلق به معنای حق غیر مقید به هر قیدی است که دامنه حق را محدود می‌کند. بنابراین اگر بخواهیم معنای حق مقید به هر قیدی را مثل قید اخلاقی، قانونی، سیاسی، قضایی، فردی، اجتماعی، اقتصادی، مادی، معنوی و... بدانیم، باید آن قید را به معنای حق اضافه کنیم.

### حق به معنای شایستگی

فیلسوفان حقوق نظریه‌های گوناگون درباره معنای حق پردازش کرده‌اند. آنها مفاهیمی مثل منفعت، انتخاب (Campbell, 2006: 43)، عنوان، مجازات، برگ برنده (Dworkin, 1984: 153) و ادعا (Feinberg, 1973: 58, 62) را از جمله آن معانی دانسته‌اند (Martin and Nickel, 2006, p. 1-8؛ ر.ک. به: نویان، ۱۳۹۰، ص ۲۸۸-۳۸۴). با نگاه معناشناسانه به مفهوم حق می‌توان واژه حق (غیر مقید) در گفتمان حق (یعنی حق داشتن) را به معنای «شایستگی داشتن موجودی نسبت به چیزی» دانست (طالبی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۱). در این تعریف، مراد از «موجود» صاحب حق بوده و مقصود از «چیز» متعلق حق است که گاهی داشتن یا نداشتن یک صفت و گاهی انجام شدن، انجام دادن یا ترک کردن یک عمل است. همچنین مصداق «چیز» در این تعریف می‌تواند غایت مطلوب صاحب حق و یا مقدمات آن باشد.

به نظر می‌رسد این تعریف از واژه حق هر سه شرط بالا را به شرح زیر دارد:

۱. این تعریف جامع همه افراد حق است. بر این اساس همه صاحبان حق شایستگی داشتن موضوع و متعلق حق را دارند. فرقی نمی‌کند صاحب حق موجودی مجرد باشد یا مادی، جاندار باشد یا بی جان، مختار باشد یا مجبور. همچنان که برترین موجود در جهان (یعنی خدای متعال) می‌تواند حق داشته باشد، پست‌ترین موجود نیز می‌تواند نسبت به چیزی حق (یعنی شایستگی) داشته باشد. همچنان که موجود مختار را می‌توان صاحب حق دانست. موجودات بی اختیار نیز می‌توانند صاحب حق باشند. بنابراین لازمه شایسته بودن صاحب حق، مختار بودن او نیست. از این رو افزون بر کودکان و حیوانات، گیاهان و جمادات نیز حق دارند؛ زیرا آنها شایسته‌اند صفات و کمالاتی که ندارند را داشته باشند.

همچنین همه انواع حق داخل در این تعریف هستند. فرقی نمی‌کند که این حقوق، مثل حق حیات بشر واجب الاستیفا باشند (یعنی اسقاط آنها جایز نباشد) یا آنکه مثل حق دریافت دستمزد، جایز الاستیفا باشند (یعنی اسقاط آنها جایز باشد). به بیان دیگر، حقیقت شایستگی داشتن هم با عدم تسلط صاحب حق بر حق خویش (یعنی عدم جواز اسقاط حق) و هم با تسلط صاحب حق و جواز اسقاط حق سازگاری دارد. بنابراین هم در حقوق جایز الاستیفا و هم در حقوق واجب الاستیفا نوعی شایستگی برای صاحبان حق در داشتن یا نداشتن وصفی یا انجام دادن یا ترک کردن عملی یا انجام شدن یا نشدن کاری برای آنها وجود دارد. برای نمونه، وقتی می‌گوییم حق حیات یکی از حقوق لازم و واجب الاستیفای بشر است، به شایستگی انسان نسبت به داشتن حیاتی مادی اشاره کرده‌ایم که تا پایان عمر لازم و وجود جسمانی اوست.

کوتاه سخن آنکه، وقتی گفته می‌شود کسی حقی دارد، به معنای آن است که او لایق است وصفی داشته یا نداشته باشد. یا شایستگی دارد کاری برایش انجام شود یا کاری را انجام دهد و یا آن را ترک کند. در اینجا شایستگی هم با وجوب عمل و یا لزوم داشتن صفت (در حقوق واجب-الاستیفا) و هم با عدم وجوب آن دو (در حقوق جایز الاستیفا) سازگار است. حاصل آنکه هر جا حق باشد، در آنجا شایستگی هست.

۲. همچنین تعریف حق به شایستگی مانع اغیار نیز است؛ زیرا این تعریف موارد غیر مربوط به حق را از قلمرو آن خارج می‌کند. به سخن دیگر، هر جا شایستگی نباشد، در آنجا حق نیز وجود ندارد.

۳. حمل شایستگی بر حق حمل اولی ذاتی (حمل مفهوم بر مفهوم) است. در میان همه معنایی که تاکنون به حق نسبت داده شده است، فقط شایستگی از این شرط برخوردار است که حمل آن بر حق حمل اولی ذاتی است. وقتی می‌گوییم «حق شایستگی است»، مقصود آن است که حق و شایستگی افزون بر آنکه مساوق هستند (یعنی مصادیقشان یکی است)، مترادف نیز هستند.

## ۱-۲. هستی مفهوم حق

از زاویه نگرش هستی‌شناسانه به مفهوم حق، این مفهوم مفهومی کلی (نه جزئی) بوده و از نوع مفهوم فلسفی (نه ماهوی و نه منطقی) است. دلیل کلی بودن مفهوم حق آن است که براساس قواعد علم منطق اگر کاربری یک مفهوم بر بیش از یک مصداق محال باشد، به آن مفهوم جزئی گفته می‌شود؛ و گرنه کلی است (ساوی، بی‌تا، ص ۶۳؛ مظفر، ۱۹۸۰م، ص ۵۹). روشن است که مفهوم حق می‌تواند مصداق‌های فراوان داشته باشد. حقوق مختلفی که صاحبان حق دارند (مثل حق حیات، حق آزادی، حق امنیت و...) همگی مصادیق گوناگون حق هستند. بنابراین مفهوم حق به اصطلاح

منطق دانان مفهومی کلی است، نه جزئی (طالبی، ۱۳۹۲، ص ۱۷۶).

مفاهیم کلی نیز ماهوی، فلسفی و یا منطقی اند (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۱، درس ۱۵). مفهوم منطقی مفهومی است که فقط بر صورت‌های ذهنی حمل می‌شود. یعنی اتصاف آن ذهنی است. در این صورت، مصادیق این مفهوم کلی فقط در ذهن یافت می‌شوند؛ مانند مفهوم «نوع» که در ذهن، صفت ماهیت افراد متفقه‌الحقیقه قرار می‌گیرد. به این نوع مفاهیم کلی، «مفاهیم منطقی» یا «معقولات ثانی منطقی» گفته می‌شود (همان). به یقین، مفهوم حق یک مفهوم منطقی نیست؛ زیرا مصادیق حق همگی اموری خارج از ذهن هستند.

اما مفهوم ماهوی مفهومی است که ذهن به‌طور خودکار از موارد خاص انتزاع می‌کند. این مفهوم، انعکاس ذهنی مستقیم از یک واقعیت خارج از ذهن است. به بیان دیگر، ذهن ما در مواجهه با موجودات حقیقی، ماهیت‌های جوهری و عرضی آنها را به‌طور مستقیم، یعنی بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی در آنها درک می‌کند. به این‌گونه مفاهیم، مفاهیم ماهوی گفته می‌شود (همان). مفهوم حق یک مفهوم ماهوی نیست؛ زیرا حق ماهیت ندارد.

گاهی ذهن ما یک مفهوم کلی را از نوعی مقایسه میان دو یا چند واقعیت خارج از ذهن به‌دست می‌آورد. محکی، یعنی مدلول چنین مفهومی از سنخ ماهیت (جوهری یا عرضی) نیست، بلکه حقیقتی است که عقل آن را پس از مقایسه دو یا چند واقعیت خارجی کشف و انتزاع می‌کند. بنابراین چنین مفاهیمی منشأ انتزاع خارجی (خارج از ذهن) دارند. این مفاهیم وجود مستقل خارجی ندارند، بلکه همراه با وجود منشأ انتزاعشان موجود می‌شوند. به این مفاهیم، «مفاهیم فلسفی» یا «معقولات ثانی فلسفی» گفته می‌شود (همان؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱-۴، ص ۴۲۳). مفهوم حق مفهومی فلسفی است. به منظور تبیین فلسفی بودن (نه منطقی بودن و نه ماهوی بودن) مفهوم حق لازم است در این نظام فکری، چگونگی ساخته شدن این مفهوم نزد عقل بررسی شود.

### چگونگی ساخته شدن مفهوم حق در ذهن

با توجه به آنکه مفهوم حق مفهومی فلسفی است، ذهن آن را پس از مقایسه کردن چند چیز می‌سازد. سپس یکی از آنها را به آن مفهوم (حق) متصف می‌کند؛ به‌طوری که ذهن ظرف عروض آن مفهوم و جهان خارج ظرف اتصاف آن امر واقعی به آن مفهوم باشد. آن امور مقایسه‌شده کدامند؟ چیزهایی که در ساخته شدن مفهوم حق نقش دارند، عبارتند از:

۱. موجودی که شایستگی رسیدن به یک غایت مطلوب دارد.

۲. غایت مطلوب.

مطلوبیت غایت به چه معناست؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید نخست موجوداتی را که

شایستگی رسیدن به غایت مطلوب دارند، به دو دسته موجودات با شعور مختار و موجودات بدون شعور غیر مختار تقسیم کنیم. مطلوبیت غایت در موجودات با شعور مختار به معنای آن است که آن غایت مورد خواست فاعل، یعنی مورد خواست آن موجود شایسته باشد. در چه صورت خواست و علاقه فاعل مختار به یک هدف تعلق می‌گیرد تا آن هدف برای فاعل مطلوب باشد؟ پاسخ آن است که اراده فاعل در صورتی به یک هدف تعلق می‌گیرد که آن هدف در نظر فاعل (توجه شود) ارزش واقعی داشته باشد؛ خواه آن هدف در واقع نیز ارزشمند باشد یا نباشد. ارزش غیر واقعی به معنای ارزش پنداری است. یعنی فاعل با شعور مختار از روی اشتباه خیال می‌کند آن غایت ارزش واقعی دارد. در حالی که واقعاً آن هدف ارزشمند نیست.

حاصل آنکه مراد از مطلوبیت غایت در بحث از حق در مورد موجودات با اختیار با شعور مطلوبیتی است که براساس ارزش واقعی بنا شده باشد. هرچند ارزش خیالی یک چیز در نظر فاعل سبب مطلوبیت آن چیز نزد فاعل می‌شود، اما نمی‌تواند سبب پیدایش حق برای فاعل باشد. برای نمونه، غصب حق دیگران در نگاه شخص غاصب امری مطلوب به‌شمار می‌رود. اما این مطلوبیت به هیچ‌وجه سبب تولید حق برای فرد غاصب در تصاحب اموال دیگران نمی‌شود.

بنابراین غایت مطلوب موجودات با شعور و مختار عبارت است از: هدفی مطلوب که علت غایی افعالی است که آن موجودات با شعور آن افعال را به دلیل آن انجام می‌دهند. برای نمونه، غایت مطلوب انسان در انجام کارها عبارت است از وضعیت بهتر از حال. نهایت این وضعیت بهتر مقام والای بهترین انسان، یا به عبارتی، مقام انسان کامل (آبرمرد) است. انسان‌ها در ذات خود مشتاق آن بهترین وضعیت هستند.

این غایت مطلوب در مورد موجودات غیر مختار (مجبور) عبارت است از: مقصد نهایی حرکت ذاتی (جوهری) آنها. برای نمونه، غایت مطلوب یک دانه بذر گندم کاشته‌شده خوشه‌های گندم است؛ زیرا خوشه گندم مقصد نهایی حرکت جوهری یک دانه کاشته‌شده گندم است. همچنین، غایت مطلوب از کاشتن یک هسته سیب، یک درخت بارور پُرسیب است؛ زیرا دانه کاشته‌شده سیب در مسیر حرکت جوهری خود به نهال سیب تبدیل شده و در نهایت می‌تواند به درختی تنومند تبدیل شود.

به یقین، حق هر موجود متناسب با هویت آن موجود است. حقوق جمادات هم‌سنخ با وجود آنهاست؛ همچنان‌که حقوق گیاهان و حیوانات با هویت گیاهی و حیوانی آنها تناسب دارد. این حق‌ها با یکدیگر اختلاف دارند؛ زیرا غایت مطلوب این موجودات باهم متفاوت است. هرگاه از حقوق انسان سخن می‌گوییم، مقصود ما حقوق متناسب با هویت انسانی است؛ آنچنان‌که اگر از

حق خدا صحبت می‌کنیم، حقوقی را در نظر می‌گیریم که با هویت قدسی او تناسب دارند. بدون تردید، حقوق موجودات مختلف با یکدیگر تفاوت دارند؛ زیرا هم ذات (هویت) این موجودات باهم تفاوت دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۳۵) و هم آنها در غایات خویش با هم اختلاف دارند. از آنچه گفته شد به دست می‌آید که همه موجودات حقوقی مخصوص به خود دارند؛ زیرا هریک از آنها هویت و غایتی ویژه دارند. هویت خاص هر موجود با توجه به غایت وجودی آن قابل شناسایی است. این هویت خاص امری تکوینی، یعنی عینی و غیر قراردادی است. بنابراین حق تکوینی هر موجود نیز که از هویت خاص آن موجود شناخته می‌شود، امری حقیقی و غیر قراردادی است. برای شناسایی حق هریک از انواع موجودات، ابتدا باید حقیقت آن موجود را و سپس غایتی را که آن موجود به سبب آن کارهایش را انجام می‌دهد، شناخت. برای نمونه، هدف افعال اختیاری مجردات تام (خدا و فرشتگان) حب به ذات و کمالات ذات است. به بیان دیگر، چون مجردات تام فعلیت محض دارند، در آنها هیچ حالت انتظاری برای رسیدن به کمالی برتر وجود ندارد؛ زیرا آنها خالی از قوه و حرکتند. به این دلیل، علاقه آنها به انجام کارهای خویش به دلیل آن است که آن کارها اثری از کمالات خودشان است (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۹۸).

بنابراین چون خدا کامل مطلق است و خود را دوست دارد، حق دارد تجلی کند و جهان را - که در بردارنده موجوداتی با کمالات - بیافریند. او حق دارد جهان مادی را خلق کند تا در آن انسان‌ها، جنیان، حیوانات، گیاهان و جمادات به کمالات لایق خود برسند. فرشتگان نیز که مجردات تام هستند، به دلیل حب به ذات خود حق دارند کارهایی را انجام دهند که اثر آنها از نوع کمالات وجودیشان باشد؛ مثل اینکه خدا را عبادت و اطاعت کنند.<sup>۱</sup>

همچنین، غایت مطلوب و هدف افعال اختیاری موجودات غیر مجرد تام، مثل انسان‌ها، جنیان، حیوانات و احتمالاً گیاهان، رسیدن به کمالات برتر است. به بیان دیگر، حب به کسب کمال مفقود انگیزه‌ای است که در ذات این موجودات قرار دارد. شوق دست‌یابی به این کمالات، آنها را در انجام کارهایشان ترغیب می‌کند (همان).

موجودات مختار تکامل‌پذیر (مثل انسان و جن) حق دارند در مسیر تکامل خویش کارهایی را انجام دهند یا متصف به صفات و خصوصیت‌هایی شوند که به اکتساب کمال بیشتر در آنها بیانجامد. انسان حق دارد بالاترین مدارج ترقی معنوی را ببیند تا به مقام والای انسان کامل برسد. مقام انسان کامل مطلوب واقعی همه انسان‌هاست. همچنین جنیان حق دارند همه مراتب کمال را که یک جن می‌تواند به آن برسد، دریافت کنند.

۱. تحریم (۶۶)، ۶.



آنچه تاکنون گفته شد، درباره موجودات باشعور مختار بود. درباره چگونگی ساخته شدن مفهوم حق موجودات بدون شعور مجبور (غیرمختار) در عقل نیز باید آن موجودات را با غایت مطلوبی که از هستی آنها انتظار می‌رود، مقایسه کرد. عقل بشر موجود غیرمختار را با مقصد حرکت طبیعی آن که در طرح کلی جهان از طرف خداوند متعال برای او ترسیم شده است می‌سنجد و میان آن موجود و غایت حرکت جوهری اش تناسب می‌بیند. یعنی می‌فهمد که آن موجود می‌تواند در صورت وجود مقتضی و عدم مانع به آن مقصد برسد. از این رو، عقل با استناد به این تناسب آن موجود را شایسته رسیدن به آن مقصد (یعنی غایت طبیعی (تکوینی)) می‌بیند و به آن موجود غیر مختار حق می‌دهد به آن مقصد مورد انتظار برسد. در اینجا نیز مفهوم حق از مقایسه آن موجود و غایت حرکتش (یعنی غایت متناسب با آن موجود) انتزاع می‌شود.

برای نمونه، غایت مطلوب در یک درخت میوه آن است که میوه‌های مناسب تولید کند. آن درخت در یک حرکت جوهری به سوی آن غایت مطلوب (یعنی مقصد حرکت طبیعی خود) به پیش می‌رود تا به آن مقصد برسد. ذهن ما با سنجیدن آن درخت و غایت مطلوبش، یعنی باردهی، مفهوم حق داشتن را ساخته و آن را به درخت نسبت می‌دهد و می‌گوید درخت حق میوه‌دهی دارد. در این فرایند، درخت صاحب حق بوده و میوه‌دار شدن موضوع حق است. از رابطه میان صاحب حق و موضوع آن مفهوم حق داشتن به دست می‌آید.

نمونه دیگر اینکه خدا در طرح کلی آفرینش جهان مادیات یکی از مصارف آب را ایجاد یا بقای حیات قرار داده است.<sup>۱</sup> به بیان دیگر، عقل پس از اطلاع از این غایت مطلوب، آب را با آن مقایسه کرده و حکم می‌کند که آب حقیقت آن است که در این مسیر به کار رود، نه اینکه دور ریخته و ضایع شود. همچنین، انواع خوراکی‌های رنگارنگ یا میوه‌های خوشمزه برای ارتزاق و معیشت انسان آفریده شده‌اند.<sup>۲</sup> بنابراین، عقل پس از مقایسه آنها با چنین غایتی حکم می‌کند که حق آنها این است که به این منظور به کار روند.<sup>۳</sup> به این دلیل است که اگر کسی حق این موجودات را ادا نکند (یعنی با آنها با عدالت رفتار نکند)، به آنها ظلم کرده است؛ زیرا عدالت در معنای مشهورش عبارت است از: دادن حق به صاحب حق (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۱۷۴؛ Aristotle, 1962: 118-9؛ فارابی، ۱۳۸۲، ص ۶۱؛ Aquinas, 1993: 296). ارتکاب برخی از مراتب چنین ظلم‌هایی مثل اسراف یا ضایع کردن نعمت‌های خدا گناه محسوب می‌شود و عقوبت دارد.

۱. انبیاء (۲۱)، ۳۰.

۲. بقره (۲)، ۲۲؛ انعام (۶)، ۱۴۱.

۳. امام سجاد علیه السلام در کتاب رساله‌الحقوق برای برخی از موجودات غیر مختار حقوقی را بیان فرموده‌اند. با تفسیر بالا می‌توان حقوق این موجودات غیرمختار را توجیه کرد.

حاصل آنکه، مفهوم حق مفهومی فلسفی است؛ زیرا از نوعی مقایسه میان یک موجود و غایت مطلوب آن به دست می‌آید. عقل پس از درک مفهوم حق از این مقایسه به آن موجود، صاحب حق گفته و به آن غایت مطلوب، موضوع حق می‌گوید.

## ۲. روش شناخت موجودات

موجودات گوناگون در صورتی متعلق شناخت ما قرار می‌گیرند که ما وسیله‌ای برای شناخت آنها داشته باشیم. به این وسایل شناخت، روش‌های شناخت و راه‌های معرفت می‌گوییم. به‌طور کلی، وقتی یک معرفت (شناخت) اتفاق می‌افتد؛ یا به عبارت دیگر، زمانی که یک علم حاصل می‌شود، ذات معلوم نزد ذات عالم حاضر می‌شود. به این حضور شناخت گفته می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۷۰؛ همو، ۱۳۵۴، ص ۸۳).

اگر چیزی نزد فاعل شناسا غایب باشد، فاعل شناسا آن را نخواهد شناخت. به این دلیل هیچ‌گاه فاعل شناسا نمی‌تواند امری صرفاً مادی باشد؛ زیرا همه اجزای ماده از یکدیگر غایبند (همان). بنابراین نه ماده می‌تواند نزد ماده‌ای دیگر حاضر باشد و نه موجودی مجرد از ماده نزد ماده حاضر می‌شود. براین اساس، ماده هیچ‌گاه فاعل شناسا نیست.

حاصل آنکه، فاعل شناسا نمی‌تواند موجودی بی‌جان از سنخ جوامد، مایعات و یا گازها باشد. فاعل شناسا باید در ذات خود مجرد از ماده باشد. بنابراین فاعل شناسا به یکی از سه صورت است؛ یا نفس است (مثل نفس انسانی، نفس جنی، نفس حیوانی و نفس گیاهی)، یا عقل است (مثل عقول مجرد تام که ما آنها را فرشته می‌نامیم) و یا موجودی کامل‌تر از آنهاست که آنها را خلق کرده است، و ما او را خدا می‌دانیم. در نتیجه، فاعل شناسا یا خداست، یا فرشتگان، یا موجودات دارنده نفس، مثل جن، انسان، حیوان و گیاه (در صورتی که وجود نفس را برای گیاهان قبول داشته باشیم). آنچه گفتیم درباره ذات عالم (فاعل شناسا) بود. اما آیا ذات معلوم می‌تواند امری مادی باشد؟ با توجه به آنکه ذات معلوم در فرایند شناخت باید نزد ذات عالم حاضر باشد، چگونه امری صرفاً مادی که اجزای غایب از یکدیگر دارد می‌تواند نزد فاعل شناسا حاضر باشد؟ به سخن دیگر، چگونه ذات معلوم نزد فاعل شناسا حاضر می‌شود تا بگوییم در پرتوی این حضور، شناخت رخ داده و ذات عالم به ذات معلوم معرفت دارد؟

حضور معلوم نزد عالم، تنها از راه شهود امکان‌پذیر است. به بیان دیگر، وقتی ذات معلوم نزد ذات عالم حاضر می‌شود، عالم آن را شهود می‌کند. یعنی ذات عالم حقیقت وجود معلوم را با علم حضوری یا به عبارتی، با معرفت شهودی درک می‌کند. به سخن دقیق‌تر، این حضور نامش شهود است. این نوع شناخت، شناخت بی‌واسطه است که در آن هیچ چیز سومی میان عالم و معلوم

واسطه نمی‌شود. در این نوع معرفت - که علم حضوری یا معرفت شهودی نام دارد - هیچ خطایی رخ نمی‌دهد؛ زیرا در این شناخت، واقعیت معلوم نزد عالم بدون هیچ واسطه‌ای حاضر است. این نوع از دانش، نمونه‌های گوناگون دارد (طباطبایی، ۱۹۸۱م، ص ۳۱۹؛ حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۵۶؛ فنایی اشکوری، ۱۳۷۵، ص ۲۹-۱۱۹) که برخی از آنها عبارتند از:

۱. علم فاعل شناسا به ذات خویش؛ مثل علم ما به هستی خود.
۲. علم فاعل شناسا به اوصاف و احوال خویش؛ مثل علم ما به ویژگی‌های نفسانی خود.
۳. علم علت به معلول؛ مثل علم خدا به مخلوقات و مثل علم ما به صورت‌های ذهنی و مفاهیمی که ما در ذهن خویش خلق می‌کنیم.
۴. علم معلول غیرمادی به علت؛ مثل علم ما به برخی از کمالات خدا. روشن است که هیچ معلولی نمی‌تواند همه حقیقت علت خویش را درک کند؛ زیرا کمالات علت بسیار بیش از کمالات معلول است. معلول فقط به اندازه کمالاتی که دارد می‌تواند کمالات علت خود را با علم حضوری شهود کند.

از آنچه گذشت، دریافته‌ایم که اولین روش شناخت برخی موجودات، روش شهودی است. این روش خطاناپذیر بوده و از تحلیل حقیقت علم (شناخت) فهمیده می‌شود. حال اگر ما نتوانیم از روش شهودی چیزی را بشناسیم، چه روش دیگری برای شناخت آن چیز وجود دارد؟  
وقتی بخواهیم امری صرفاً مادی را بشناسیم، نمی‌توانیم وجود آن را شهود کنیم؛ زیرا اجزای آن از یکدیگر غایب بوده و در نتیجه، آن ماده نزد خودش حاضر نیست. یعنی خودش برای خودش معلوم نیست، چه رسد به آنکه بخواهد برای دیگری معلوم (یعنی حاضر) باشد. در این صورت، چون حقیقت وجود امر صرفاً مادی نزد فاعل شناسا حاضر نیست، فاعل شناسا نمی‌تواند با علم حضوری (روش شهودی) آن امر مادی را بشناسد. در این حالت، صورت (مفهوم) آن امر مادی (نه خود آن) نزد عالم (فاعل شناسا) حاضر می‌شود. فاعل شناسا از راه مفهوم آن امر مادی و مطابقت آن مفهوم با ذات موجود مادی خارجی آن را می‌شناسد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۷۰). بنابراین چنین علمی علم باواسطه (مفهوم) بوده و در اصطلاح به آن علم حصولی گفته می‌شود. این علم خطاناپذیر است؛ زیرا ممکن است آن مفهوم را که فاعل شناسا آن را اول درک کرده و آن را آینه ذات موجود مادی پنداشته و به این وسیله از ذات موجود مادی خارجی مطلع می‌شود، مطابق با ذات موجود خارجی نباشد.<sup>۱</sup>

۱. لازم است بدانیم در علوم حصولی بدیهی احتمال خطا به صفر می‌رسد؛ زیرا علوم بدیهی انعکاس علوم حضوری خطاناپذیر هستند. برای توضیح این مطلب، به منابع معرفت‌شناسی اسلامی مراجعه شود.

توضیح آنکه: با هر علم حصولی یک علم حضوری وجود دارد. آن علم حضوری عبارت است از علم ما به آن صورت ذهنی که واسطه علم ما به آن امر خارجی است (طباطبایی، ۱۹۸۱م، ص ۳۱۹). بنابراین در فرایند هر علم حصولی دو معلوم وجود دارد؛ معلوم بالذات و معلوم بالعرض. معلوم بالذات همان مفهوم، یعنی صورت ذهنی آن امر مادی خارجی است. علم ما به آن معلوم بالذات علم حضوری است. در مقابل، معلوم بالعرض همان موجود مادی خارج از ذهن است که ما از راه صورتش، یعنی مفهومش، آن را می‌شناسیم. ما به آن امر خارجی علم حصولی داریم. بنابراین، معلوم بالعرض همیشه با واسطه معلوم بالذات، یعنی صورت ذهنی، شناخته می‌شود.

حاصل آنکه، اگر نتوانیم از روش شهودی موجود خارجی را بشناسیم، باید از راه شناسایی مفهوم و صورت ذهنی آن، آن را شناسایی کنیم. اینک پرسش این است که به چه روشی می‌توانیم صورت ذهنی (مفهوم) معلوم را بشناسیم؟ ما از سه راه می‌توانیم موجوداتی را که با روش شهودی نمی‌توانیم بشناسیم، شناسایی کنیم؛ روش عقلی، روش حسی (تجربی) و روش نقلی (حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۰ و ص ۲۶).

۱. روش عقلی: در بسیاری از موارد، ما می‌توانیم به کمک عقل و با استدلال‌های عقلی به وجود برخی موجودات پی برده و به معارف مربوط به آنها دست‌یابیم. برخی اطلاعات ما از معلومات غیر محسوس از راه ادله عقلی است. برای نمونه، معرفت ما به وجود خدا و اوصاف او، دانش ما نسبت به وقوع روز قیامت و علم ما به ضرورت وجود پیامبران همگی از آن دسته علمی هستند که می‌توان از روش عقلی و به کمک برهان‌های عقلی از آنها آگاه شد.

۲. روش تجربی: بسیاری از علوم ما به جهان خارج به کمک حواس ما به دست می‌آیند. ما با حواس ظاهری و باطنی خود از وجود موجودات محسوس و اوصاف و احوال آنها آگاه می‌شویم. برای نمونه، ما به کمک چشم و قوه بینایی یا به کمک قوه شنوایی یا لامسه خود صورتی از چیز دیده‌شده، شنیده‌شده و لمس‌شده را نزد نفس خویش قرار می‌دهیم. نفس ما به عنوان فاعل شناسا آن صورت را درک می‌کند. آن صورت آینه‌ای برای نشان دادن آن موجود خارجی محسوس است.

۳. روش نقلی: در برخی از موارد، ما دانش خود را از راه اعتماد به گفته دیگران به دست می‌آوریم. این شیوه اکتساب دانش، شیوه نقلی است. برای نمونه، در تاریخ‌نگاری نسبت به پیشینیان و یا در خبر دادن از وقوع اموری مربوط به جهان دیگر که عقل و تجربه را راهی بدان‌ها نیست، همگی از روش نقلی استفاده می‌شود.

نتیجه آنکه، به طور کلی چهار روش برای شناخت معلومات وجود دارند: روش شهودی (قلبی)، روش عقلی، روش تجربی (حسی) و روش نقلی. حال باید بدانیم با کدام‌یک از این روش‌ها می‌توانیم حق موجودات را بشناسیم.

### ۳. روش شناخت حق موجودات

چگونه می‌توانیم حقوق موجودات را شناسایی کنیم؟ این پرسشی است که این نوشتار برای پاسخ دادن به آن نوشته شده است. برای پاسخ‌گویی به این پرسش، نخست باید بدانیم که حق چه نوع وجودی دارد:

۱. آیا حق امری مادی است یا مجرد از ماده؟

۲. آیا حق وجودی مستقل از صاحب حق دارد؟ یعنی بدون صاحب حق می‌تواند تحقق داشته باشد یا با صاحب حق موجود می‌شود؟

۳. اگر وجود حق مستقل از صاحب حق نیست، آیا به صورت وصف زائد بر موصوف بر صاحب حق عروض می‌کند، یا آنکه عرض تحلیلی بوده و عروضش ذهنی است؛ هر چند منشأ انتزاع آن در خارج از ذهن باشد؟

پیش‌تر دانستیم که حق یک مفهوم فلسفی بوده و در پرتو مقایسه هر موجود با هدف مطلوبش به دست می‌آید. براین اساس، عروض این مفهوم وصفی بر صاحب حق عروض ذهنی بوده و منشأ انتزاع آن رابطه‌ای است که میان صاحب حق و هدف مطلوبش وجود دارد. در نتیجه، حق امری مجرد از ماده است؛ نه حجم داشته و نه قابلیت اشاره حسی دارد. به دلیل آنکه وجود حق وجود وصفی است. حق نمی‌تواند بدون وجود موصوف خود، یعنی صاحب حق، تحقق یابد. حاصل آنکه، پرسش‌های بالا را باید به ترتیب زیر پاسخ داد:

۱. حق امری غیرمادی است.

۲. حق، وجود وصفی دارد و بدون صاحب حق تحقق ندارد.

۳. تحقق خارجی حق با وجود خارجی صاحب حق یکی هستند. به سخن دیگر، صاحب حق و حق آن با یک وجود موجود هستند.

چگونه می‌توانیم حقوق موجودات را شناسایی کنیم؟ با توجه به پاسخ سومین پرسش بالا برای شناسایی حق هر موجود باید بینیم وجود آن موجود هدفمند چه نوع وجودی بوده و انسان چگونه می‌تواند هدف مطلوب آن موجود را شناخته و رابطه آن موجود (صاحب حق) را با هدفش مقایسه کند. هر روشی را که انسان در شناسایی صاحب حق و هدف مطلوب او به کار می‌برد، آن روش در شناسایی حقوق آن صاحب حق نیز به کار می‌رود.

با توجه به آنکه مفهوم حق مفهومی فلسفی بوده و از مقایسه هر موجود با هدف مطلوب آن فهمیده می‌شود، درمی‌یابیم که همه موجودات با هر درجه‌ای از وجود که باشند، صاحب حق هستند؛ زیرا همه آنها هدفی مطلوب دارند. بنابراین، برای شناسایی حق آنها باید بتوانیم اولاً آنها را بشناسیم، ثانیاً هدف غایی آنها را شناسایی کنیم و ثالثاً از نسبت آنها با اهداف مطلوبشان آگاه

شویم؛ چون حق هر موجود از رابطه میان آن موجود و هدف مطلوبش انتزاع می‌شود. انسان می‌تواند موجودات، یا به عبارتی صاحبان حق را با روش‌های گوناگون شناخته، از اهداف آنها آگاه شده و حقوق آنها را در پرتوی مقایسه آنها با هدف غایشان بشناسد. گستره موجودات بسیار وسیع است. خدای متعال که کامل‌ترین موجود بوده و خالق همه است، تا ضعیف‌ترین موجودات که از دیگران کمال کمتری دارد، در این گستره حضور دارند. بشر برای شناخت هریک از این صاحبان حق و حقوق آنها روش یا روش‌هایی به شرح زیر دارد:

۱. یکی از آشناترین صاحبان حق برای انسان، خود اوست. خود انسان چیزی جز نفس او نیست. نفس بشر فاعل شناساست. علم فاعل شناسا به خودش - چنان‌که پیش‌تر گفته شد - علم حضوری است. برای آنکه انسان بتواند حقوق خود را بشناسد باید سه چیز را بشناسد؛ خود، هدف مطلوب خود و رابطه میان خود و آن هدف مطلوب.

هر انسانی از راه علم حضوری و با روش شهودی می‌تواند از هر سه معلوم آگاه شود. او با علم حضوری، یعنی با روش شهودی، وجود خود را می‌یابد. سپس او صورتی اجمالی از هدف مطلوب خود را که او برای رسیدن به آن هدف کارهایش را انجام می‌دهد، با روش شهودی یافته و با علم حضوری آن را درک می‌کند. آن هدف مطلوب بالاترین درجه خیر بوده و به آن مقام انسان کامل گفته می‌شود. هر انسان آرزوی رسیدن به این هدف مطلوب را داشته و با روش شهودی این آرزو را در خود می‌بیند. پس از آن، انسان خود را با آن هدف مقایسه کرده و خود را شایسته رسیدن به آن آرزوی بلند می‌یابد. این بینش همان علم حضوری به شایستگی، یعنی به حق، است که انسان با روش شهودی آن را می‌شناسد. بنابراین، روش کشف حقوق هر انسان از راه شناخت خود و شناخت هدف غایی خود، روشی شهودی است. او با این روش شهودی خود را شایسته، یعنی صاحب حق، رسیدن به آن مقام والا می‌بیند.

برای آنکه هر انسانی بتواند حقوق دیگر هم‌نوعان خود را بشناسد، پس از شناسایی حقوق خود به روش شهودی، آن حقوق را به دیگر انسان‌ها نیز تعمیم می‌دهد. یعنی عقل بشر از ویژگی‌های فردی خود و دیگران صرف نظر می‌کند و حقوق خود را به دیگران نیز نسبت می‌دهد. این تعمیم یک عمل عقلی (نه شهودی) است.

۲. خدای متعال نیز صاحب حق است. هدف او از انجام دادن کارها، تجلی بخشی کمالاتی است که او در ذات خود، آنها را به‌طور نامحدود دارد. ما انسان‌ها از دوراه می‌توانیم حقوق خدا را بشناسیم:

الف) با روش عقلی، یعنی با استفاده از دلیل عقلی (استدلال برهانی)، ما با کمک گرفتن از عقل خویش می‌توانیم وجود خدا را اثبات کرده و بسیاری از اوصاف و کمالات او را بشناسیم. حق

داشتن نیز یکی از صفات خدای متعال است. ما با روش عقلی می‌توانیم دریابیم که خدا حقوق تکوینی و تشریحی داشته و هدف او از انجام کارهایی که می‌کند، تجلی ذات بلندمرتبه‌اش در اسماء و صفات متعالی اوست. منشأ این تجلی حب و علاقه‌ای است که او به ذات و کمالات خود دارد (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۰۱).

ب) با روش شهودی، یعنی با استفاده از علم حضوری. پیش‌تر دانستیم که یکی از انواع علم حضوری، علم معلول به علت است. معلول با دو شرط می‌تواند علم حضوری به علت خود داشته باشد. شرط اول آن است که معلول توانایی شناختن داشته باشد. به سخن دیگر، او بتواند فاعل شناسا باشد؛ یعنی او در ذات خود موجودی مجرد از ماده باشد، نه مادی. شرط دوم آن است که او به قدر کمالات خود (نه بیش از آن) می‌تواند به کمالات علت خود علم حضوری پیدا کند. به بیان دیگر، به دلیل آنکه درجه و سعه وجودی علت بیشتر و شدیدتر از درجه و سعه وجودی معلول است، کمالات علت نیز بیش از کمالات معلول است. اگر معلولی فاعل شناسا باشد، به قدر کمالات خود می‌تواند با روش شهودی به کمالات علت علم حضوری داشته باشد. براین اساس، انسان به قدر اشتداد وجودی خود می‌تواند به وصف حق داشتن خدا با روش شهودی علم (حضوری) پیدا کند. نتیجه آنکه، حقوق خدا را هم می‌توان به روش عقلی و هم به روش شهودی شناخت.

۳. فرشتگان یکی دیگر از انواع موجودات صاحب حق هستند. کشف حقوق آنها به چند روش ممکن است؛ از راه نقل، از راه عقل و با روش شهودی. ما به کمک قرآن و روایات و نیز به کمک استدلال عقلی می‌توانیم حقوق ذاتی فرشتگان را بشناسیم، همچنان‌که به کمک این دوروش می‌توانیم از اصل وجود آنها آگاه شویم. البته اگر انسان به درجه‌ای از تکامل نفس برسد، می‌تواند از راه شهود قلبی نیز فرشتگان را شناخته و با آنها ارتباط برقرار کند. در قرآن کریم به ارتباط برخی انسان‌ها با فرشتگان در این دنیا اشاره شده است.<sup>۱</sup> حاصل آنکه، حقوق فرشتگان را می‌توان از سه راه شناخت: از راه عقل، از راه نقل و از راه قلب (به روش شهودی برای برخی انسان‌ها).

۴. جنیان چهارمین گروه از صاحبان حق هستند. آیا ما می‌توانیم حق‌های آنها را بشناسیم؟ هیچ

۱. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَرَىٰ الْمَلَائِكَةَ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت (۴۱)، ۳۰)؛ به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است. سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: ترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است. «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَىٰ أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ» (فصلت (۴۱)، ۳۱)؛ ما دوستان شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می‌شود.

دلیل عقلی، یعنی برهان منطقی، برای اثبات وجود جن در دست نیست. بنابراین نمی‌توان حقوق جن را با روش عقلی شناخت. جنیان چون جسم لطیف و نادیدنی دارند، بیشتر ما انسان‌ها نمی‌توانیم آنها را با روش تجربی بشناسیم. تنها روشی که همه ما به کمک آن می‌توانیم جن و حقوق او را بشناسیم، روش نقلی به کمک قرآن و روایات است. ناگفته نماند کسانی که می‌توانند در اثر انجام برخی از ریاضت‌ها با جنیان ارتباط حسی برقرار کنند، ممکن است بتوانند برخی از حقوق آنها را از راه شناخت تجربی شناسایی کنند.

۵. پنجمین گروه از صاحبان حق، حیوانات هستند. حیوانات انواع مختلفی دارند. حقوق هر نوع از حیوانات با نوع دیگر تفاوت دارد. برای آنکه بتوانیم حقوق هر نوع خاص از حیوانات را بشناسیم، باید هم ذات و صفات آن نوع خاص را شناخته و هم هدفی که آن نوع خاص حیوان برای آن آفریده شده است، شناسایی کنیم. سپس در پرتو مقایسه آن نوع خاص حیوان و هدف مطلوبی که برای آن آفریده شده است، به شایستگی‌ها، یعنی به حقوق آن نوع خاص حیوان، پی ببریم.

با یک نگاه اجمالی به حیوانات، به یقین درمی‌یابیم هدف‌هایی که انواع گوناگون حیوانات برای آنها آفریده شده‌اند، بسیار متفاوتند. برای نمونه، اهدافی که انواع مختلف پرندگان برای آنها آفریده شده‌اند، با اهدافی که خزندگان یا آبزیان برای آنها آفریده شده‌اند، تفاوت فراوان دارند.

برای آنکه بتوانیم هدف مطلوبی که هر نوع از حیوان برای آن آفریده شده است، شناسایی کنیم، لازم است ویژگی‌های آن نوع خاص حیوان را بشناسیم. بشر برای شناسایی توانایی‌ها، ظرفیت‌ها و امکانات هر نوع از انواع حیوانات، افزون بر استفاده از تجارب گذشتگان و روش‌های تجربی موجود، از راه‌های دیگر شناخت نیز بهره می‌برد.

شناخت قوای مشترک نفس حیوانی که همه حیوانات آنها را دارند، یکی از اسباب شناخت توانایی‌های مشترک حیوانات است. بشر با روش ترکیبی عقلی - تجربی می‌تواند به خوبی همه اوصاف مشترک حیوانات را بشناسد. با این روش، او می‌تواند برخی از ویژگی‌های حیوانات را شناخته و بعضی اهداف آفرینش انواع حیوانات را بفهمد. پس از آن، او می‌تواند با مقایسه هر نوع خاص از حیوان با هدف آفرینش آن به حقوق آن نوع خاص پی ببرد. همچنین، او به کمک روش نقلی با استفاده از متون روایی می‌تواند برخی از حقوق حیوانات را شناسایی کند.

برای نمونه، یک مار کبرای زنگی را در نظر بگیرید. یکی از توانایی‌های شاخص این مار، قدرت کشندگی زهر آن است. با توجه به این توانایی که خدای متعال در این نوع خاص از حیوان قرار داده است، درمی‌یابیم که یکی از اهداف آفرینش این مار، تولید سم خاصی است که در زهر آن وجود دارد. این سم در صنعت داروسازی کاربردهای فراوان دارد. افزون بر پادزهری که از این سم تولید می‌شود، مقادیر اندک (دوزهای کوچک) آن در داروهای گوناگون به کار می‌رود. بنابراین، زندگی این



نوع از خزندگان در بقای زندگی انسان آثار مفید و بسیار دارد. حق حیات این مار اقتضا می‌کند محیط زندگی این جانور بیابان‌های سوزانی باشد که این دسته از حیوانات بتوانند با زندگی خود در آن مکان‌ها به اهدافی که برای آن آفریده شده‌اند، برسند. همچنین، مار زنگی برای تولید سم باید از غذاهای خاصی استفاده کند که در آن بیابان‌ها وجود دارند. بشر با زندانی کردن آنها در قفس موزه-ها، برخی از حقوق آنها را سلب می‌کند.

حاصل آنکه، با توجه به اهداف آفرینش انواع گوناگون حیوانات که ما به روش‌های گوناگون عقلی، تجربی و نقلی به دست آورده‌ایم، حقوق آنها را کشف می‌کنیم. بنابراین، بشر برای کشف حقوق انواع گوناگون حیوانات از روش‌های عقلی، تجربی، نقلی و یا ترکیبی از برخی از این روش‌ها کمک می‌گیرد.

۶. گیاهان نیز یکی دیگر از انواع صاحبان حق هستند. گیاه نیز مانند حیوان، یک جنس بوده و انواع فراوانی دارد. خدای متعال در طرح جامع خود برای آفرینش هر یک از انواع گیاهان هدفی خاص داشته است. همه گیاهان در برخی از خصوصیات مانند یکدیگر بوده و در برخی از اوصاف با هیچ نوع دیگری از موجودات یکسان نیستند. آن جنبه مشترک میان گیاهان به دلیل داشتن نفس گیاهی است که همه گیاهان از هر گونه‌ای که باشند، آن را دارند. به سخن دیگر، همه گونه‌های گیاهی یک دسته از ویژگی‌های مشترک دارند. این ویژگی‌ها از قوای نفس گیاهی ناشی می‌شوند. برخی دیگر از خصوصیات هر گونه گیاهی از جنبه خاصی که فقط آن گونه خاص واجد آن است، ناشی می‌شود. این خصوصیات به دلیل صورت (فلسفی) مخصوصی است که هر گونه گیاهی آن را داشته و دیگر گونه‌های گیاهان آن صورت را ندارند.

بنابراین، گیاهان به طور کلی دو دسته صفت دارند. یک دسته صفات مشترک است که از نفس نباتی مشترک میان آنها ناشی می‌شود و دسته دیگر، ویژگی‌های مختص به هر گونه گیاهی است که از جنبه اختصاصی هر گونه خاص صادر می‌شود. در دانش فلسفه به آن جنبه ذاتی مشترک جوهری هر نوع، ماده می‌گویند. به آن جنبه خاص جوهری هر نوع نیز صورت (در برابر ماده) گفته می‌شود. برای نمونه، اوصافی مثل تولیدمثل، رشد و نمو و جذب آب، مواد مغذی، نور و هوا امور مشترکی هستند که در همه گونه‌های گیاهی وجود دارند. این امور از قوای نفس گیاهی ناشی می‌شوند. قوای غاذیه، مُنمیه و مولده قوای نفس نباتی هستند که در گیاهان (و نیز در حیوانات و انسان‌ها) وجود دارند (طوسی، ۱۳۷۵، ص ۴۰۸؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۸، ص ۵۴ و ۱۳۰). دسته دیگری از کارکردها، ظرفیت‌ها یا توانایی‌ها در گونه‌های خاص گیاهان هستند که به همان گونه خاص اختصاص دارند. این ویژگی‌ها یا در گونه دیگر گیاهی یافت نمی‌شوند، یا اگر باشند کیفیت و کمیت متفاوت با این گونه گیاهی دارند. برای نمونه، گیاه نعنا ویژگی‌های مخصوصی دارد که آنها در درخت

چنار نیستند. همچنین درخت سیب خصوصیات دارد که در دیگر گونه‌های گیاهی، مثل گیاهان دریایی یا گیاهان خشکی وجود ندارند، با آنکه همه گیاهان آن اوصاف مشترک پیش‌گفته را دارند. نتیجه آنکه، هر گونه گیاهی با توجه به هدفی که برای آن آفریده شده است، شایستگی‌ها، یعنی حقوقی دارد که آن حقوق برای رسیدن به آن هدف باید تأمین شوند. کشف آن اهداف و در نتیجه کشف این حقوق با استفاده از روش‌های ترکیبی عقل، نقل و تجربه امکان‌پذیر است.

۷. جمادات (یعنی موجودات بی‌جان) نیز یکی دیگر از دسته‌های صاحبان حق هستند. این موجودات انواع گوناگون دارند. این انواع در برخی اوصاف خود (مثل داشتن جسم، داشتن ابعاد کمی و داشتن کیفیت) مشترکند. اما هریک از این انواع در برخی از ویژگی‌های اختصاصی خود یگانه هستند. همه انواع موجودات بی‌جان حقوق ذاتی دارند؛ زیرا همه آنها موجود بوده و برای اهدافی مطلوب آفریده شده‌اند. این اهداف مطلوب از راه عقل، نقل و تجربه شناخته می‌شوند. برای نمونه، هدف از خلقت آب چیزی غیر از هدف از آفرینش فلز طلاست. به دنبال این شناخت، ما می‌توانیم حقوق ذاتی هر جماد را با مقایسه آن با هدفی که برای آن آفریده شده است بشناسیم.

بنابراین، کشف حقوق موجودات بی‌جان به روش عقلی - تجربی و به روش نقلی امکان‌پذیر است. دلیل ترکیبی بودن روش شناسایی حقوق جمادات از عقل و تجربه آن است که حق داشتن آنها که در پرتو مقایسه آنها با اهدافی که برای آن آفریده شده‌اند، به روش عقلی است. اما افزون بر آن، برای شناسایی آثار طبیعی - که هریک از جمادات از خود نشان می‌دهند و ما آن آثار را جزء برخی از اهدافی می‌دانیم که آن جمادات برای آن آفریده شده‌اند - از روش حسی (تجربی) و یا نقلی (با استفاده از تجارب دیگران) استفاده می‌کنیم. همچنین، به روش نقلی نیز می‌توانیم برخی از حقوق جمادات را کشف کنیم. حاصل آنکه، از روش ترکیبی عقلی - تجربی و از روش نقلی می‌توانیم حقوق جمادات را بشناسیم.

۸. آخرین دسته از صاحبان حق، گروه‌های اجتماعی هستند که ما می‌توانیم حقوق آنها را کشف کنیم. یکی از نکات مهمی که تاکنون درباره صاحبان حق دانستیم آن است که صاحبان حق موجوداتی حقیقی در جهان اطراف ما هستند. آیا صاحب حق می‌تواند موجودی اعتباری (غیرحقیقی) باشد؟ پاسخ به این پرسش مثبت است. گاهی مجموعه‌ای از افراد که با هماهنگی یکدیگر هدفی مشترک را دنبال می‌کنند، صاحب حق هستند. بر این مجموعه نام گروه اطلاق می‌شود.

برای مثال، یک تیم فوتبال یک گروه است؛ زیرا از مجموعه‌ای از افراد تشکیل می‌شود که هدف مشترکی را دنبال می‌کنند. این گروه برای رسیدن به هدف مطلوب خود که همانا پیروزی در رقابت‌های ورزشی است، حقوقی دارد که به حق‌های گروهی معروفند. صاحب حق در این فرایند افراد نیستند، بلکه یک گروه است.

آیا صاحب حق نباید همانند افراد، وجود خارجی حقیقی داشته باشد، درحالی که گروه وجود خارجی ندارد؟ به تعبیر دیگر، تاکنون با صاحبان حقی آشنا شدیم که همگی موجوداتی حقیقی بوده و به اصطلاح فلسفی اصالت و هویت فردی دارند. اما گروه موجود حقیقی اصیل نیست. پس چگونه گروه می تواند حق داشته باشد؟

در پاسخ به این پرسش می توان گفت: هر چند گروه، همانند فرد، یک موجود حقیقی نیست، اما وجود دارد و به دلیل آنکه تشکیل آن هدفمند است، نزد خردمندان اعتبار داشته و از هویت جمعی برخوردار است. به این لحاظ، گروه را، همانند فرد، می توان صاحب حق دانست. به بیان دیگر، جایگاه گروه در انتساب حق به آن، همانند جایگاه فرد است. همچنان که فرد برای رسیدن به هدف مطلوب (واقعی) حق دارد، یک گروه نیز به منظور دست یابی به هدف مطلوب حق دارد. از ویژگی های حق گروهی آن است که این حق قابل تجزیه به حق های فردی اعضای تشکیل دهنده گروه نیست؛ زیرا حق گروهی از آن جهت به یک گروه تعلق می گیرد که آن گروه نه به دلیل آنکه چند عضو دارد، بلکه به این دلیل که یک مجموعه بوده و هویت وحدانی دارد، صاحب حق می شود (Jones, 2009: xv).

حاصل آنکه، چون خردمندان هویت اعتباری گروه را تأیید و امضا می کنند، گروه نیز، همانند فرد، صاحب حق است. بنابراین، یک گروه از آن جهت که هویت جمعی دارد، در مسیر حرکت تکاملی خویش به سوی هدفی ارزشمند شایستگی بهره‌وری از اموری را دارد که او را در رسیدن به آن هدف تکامل ارزشمند یاری می‌رساند. این شایستگی‌ها همان حق‌های گروهی هستند. هر چند اعضای گروه همگی به پیروی از گروه از این حق‌ها بهره‌مند می‌شوند. اما در صورت سلب حق گروهی، آنها نمی‌توانند به‌طور جداگانه ادعای حق کنند، بلکه لازم است به‌صورت دسته‌جمعی حق گروهی خود را مطالبه کنند. حال می‌خواهیم بدانیم حقوق گروهی موجودات را چگونه می‌توان شناخت:

نخست آنکه شناخت ما از هر گروه به‌عنوان صاحبان حق گروهی، به روش شهودی ممکن نیست؛ زیرا چنان‌که پیش‌تر دانستیم، در صورتی فاعل شناسا به روش شهودی می‌تواند چیزی را بشناسد که آن چیز یا خودِ فاعل شناسا باشد، یا معلول فاعل شناسا باشد؛ به‌طوری که فاعل شناسا علت تامه آن چیز باشد و یا آنکه آن چیز علت تامه فاعل شناسا باشد؛ درحالی که ذات ما انسان‌ها نه با ذات گروه یکی است، و نه ما معلول یک گروه و نه علت تامه آن هستیم.

دوم اینکه ما به روش عقلی نیز نمی‌توانیم گروه‌ها را شناسایی کنیم؛ زیرا گروه امری تجربی است که هدف خاصی را دنبال می‌کند.

سوم اینکه ما می‌توانیم به روش تجربی یا نقلی گروه‌ها را بشناسیم.

چهارم اینکه شناخت حقوق ذاتی هر گروه از راه مقایسه آن گروه با هدف نهایی مطلوب است

که آن گروه برای آن ساخته شده است.

پنجم اینکه شناسایی هدف مطلوب و نهایی هر گروه تنها از روش تجربی یا نقلی امکان پذیر است. بنابراین، شناخت حقوق یک گروه نیز که از راه مقایسه آن گروه با آن هدف نهایی حاصل می شود، امری عقلی است.

حاصل آنکه، شناخت حقوق یک گروه، هرچند از راه مقایسه آن گروه با هدف نهایی آن حاصل می شود، اما چون شناخت آن هدف به روش عقلی و نقلی به دست می آید، باید گفت: روش شناخت حقوق گروهی تنها به شیوه ترکیبی عقلی - تجربی و یا عقلی - نقلی امکان پذیر است.

### نتیجه گیری

نتیجه بحث از روش کشف حقوق ذاتی موجودات آن است که نشان دهیم بشر می تواند با استفاده از روش های گوناگون (شهودی، عقلی، تجربی، نقلی و یا ترکیبی از آنها) حقوق ذاتی (طبیعی) موجودات را کشف کند. همه موجودات، خواه حقیقی و خواه اعتباری، با توجه به غایت مطلوب از هستی آنها شایستگی دست یابی به آن غایت مطلوب را دارند. همه این شایستگی ها حقوق طبیعی، یا به عبارتی حقوق ذاتی موجودات هستند. بشر با کشف این حقوق می تواند به قانون گذاران کمک کند آنها برای استیفای حقوق ذاتی موجودات بهترین قوانین را وضع کنند و از این راه به گسترش عدالت اجتماعی در جوامع کمک شایان کنند؛ زیرا عدالت به معنای دادن حقوق موجودات است.

کتاب‌نامه

۱. ارسطو (۱۳۸۵). اخلاق نیکوماخوس. چاپ دوم. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو.
۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). رحيق مختوم، ج ۱-۴. قم: مرکز نشر اسراء.
۳. حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۴). منابع معرفت. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۴. ساوی، عمر بن سهلان (بی‌تا). البصائر النصيرية فی علم المنطق [وفات ۵۴۰ ق]. تهران: شمس تبریزی.
۵. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۹۸۱ م). الحكمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (ج ۸). بیروت: دار إحياء التراث.
۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۵۴). المبدأ و المعاد. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). «اتحاد العاقل و المعقول». در مجموعه رسائل فلسفی صدرالمآلهین. به تصحیح حامد ناجی اصفهانی. تهران: انتشارات حکمت. ص ۶۱-۱۰۳.
۸. طالبی، محمدحسین (۱۳۹۲). «واکاوی مفهوم حق به مثابه موضوع دانش فلسفه حق»، روش‌شناسی علوم انسانی. ش ۷۵-۷۴. ص ۱۷۱-۱۸۹.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). «طرحی نو در تبیین معنای حق (در دانش فلسفه حق) و تشخیص مصادیق آن». حکمت اسلامی. (۲۱). ص ۱۲۷-۱۴۳.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین (۱۹۸۱). الحواشی علی الحكمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. چاپ سوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۱. طوسی، نصیرالدین محمد (۱۳۷۵). شرح الإشارات و التنبیها (ج ۳). قم: نشر البلاغة.
۱۲. فارابی، ابونصر (۱۳۸۲). فصول متزعه، ترجمه حسن ملک‌شاهی. تهران: سروش.
۱۳. فنایی اشکوری، محمد (۱۳۷۵). علم حضوری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۵). آموزش فلسفه (ج ۱، ۲). تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۵. مظفر، محمدرضا (۱۹۸۰). المنطق. بیروت: دار التعارف.
۱۶. نبویان، سید محمود (۱۳۹۰). تاریخچه و مفهوم حق. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
17. Aristotle (1962) *The Politics*, in T. A. Sinclair trans., Middlesex: Penguin Books.
18. Aquinas, Thomas (1993) *Commentary on Aristotle's Nichomachean Ethics*, in C. I. Litzinger trans., Notre Dame: Dumb Ox Books.
19. Campbell, Tom (2006) *Rights, A Critical Introduction*, London and New

- York: Routledge.
20. Dworkin, Ronald (1984) "Rights as Trumps", in J. Waldron ed., *Theories of Rights*, New York: Oxford University Press.
  21. Feinberg, Joel (1973) *Social Philosophy*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
  22. Jones, Peter (2009) "Introduction", in *Group Rights*, in P. Jones ed., Surrey and Burlington: Ashgate, pp. xi – xxix.
  23. Martin, Rex and Nickel, James (2006), "Recent Work on the Concept of Rights", in *Theories of Rights*, in C. L. Ten ed., Hampshire and Burlington: Ashgate, pp. 1–16.